

زندگینامه پیامبر ﷺ

از سال هشتم هجرت
تا

وفات پیامبر ﷺ

کودکان و نوجوانان

از دیدگاه اهل سنت
جلد چهارم

مؤلف:

محمّدعلی خالدی (سلطان العلماء)

کفیه

www.aqeedeh.net

این کتاب از کتابخانه عقیده دریافت شده است

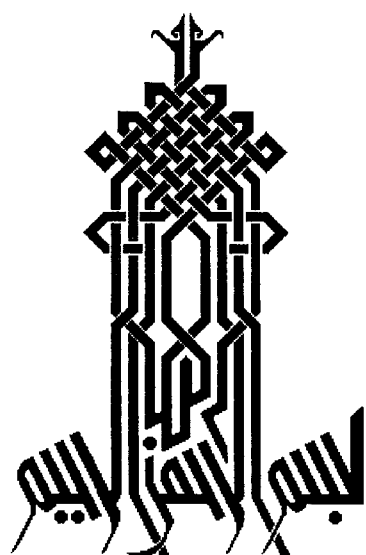
www.aqeedeh.com



﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾
«پس به آن بندگانم مرده به، کسانی که سخنها را می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند.»

کتابخانه عقیده

بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی



فهرست مطالب

حوادث سال هشتم هجرت	۷
۱- فتح مکه	۷
۲- غزوه ی حنین	۱۳
حوادث سال نهم هجرت	۱۶
۱- جنگ تبوک	۱۶
۲- ماجرای ساختن مسجد ضرار	۱۸
۳- عام الوفود	۱۹
حوادث سال دهم هجرت	۲۲
۱- حجة الوداع	۲۲
۲- تجهیز لشکر اسامه برای فرستادن به مُوته	۲۵
۳- شدت یافتن مریضی پیامبر ﷺ	۲۶
نگاهی گذرا به زندگانی یاران پیامبر ﷺ	۳۰

حوادث سال هشتم هجرت

۱- فتح مکه

یکی از مفاد اصلی صلح حدیبیه این بود که مردم در پیمان بستن با یکی از دو گروه اصلی اسلام و قریش آزاد باشند و کسی نمی‌تواند آنان را از این کار باز دارد. طبق این بند از صلح‌نامه، قبیله‌ی خزاعه هم پیمان پیامبر ﷺ شدند و قبیله‌ی بنی بکر هم پیمان قریش گردیدند.

میان قبیله‌ی بنی بکر و خزاعه دشمنی و کینه و عداوت قبلی وجود داشت، و این عامل باعث گردید تا قبیله‌ی بنی بکر به خزاعه حمله‌ور گردند و تعدادی از مردان آنان را به قتل رسانند و قریش هم با سوءاستفاده از این موقعیت، شبانه کمک‌های مخفیانه به هم پیمانان خودشان یعنی قبیله‌ی بنی بکر نمودند.

قبیله‌ی خزاعه وقتی وضعیت را چنین دیدند، از هم‌پیمان خودشان یعنی پیامبر ﷺ درخواست کمک نمودند و فردی به نام عمرو بن سالم خزاعی را نزد پیامبر ﷺ فرستادند. پیامبر ﷺ فرمود:

«نَصِرْتُ يَا عَمْرُو لَا مَنَعْتُكُمْ مِمَّا آمَنَعَ نَفْسِي مِنْهُ»

«ای عمرو! خدا تو را یاری کرد به خدا قسم! هر دفاعی که از خودم می‌نمایم، از شما نیز می‌نمایم

و به هر وسیله‌ای که خودم را از آن نگه می‌دارم، شما را نیز نگه می‌دارم».

قریش کاری و حمایتی را انجام داده بودند که به هیچ وجه قابل توجیه نبود و وقتی متوجه شدند که پیامبر ﷺ به خاطر حمایت قریش از قبیله‌ی خزاعه خود را آماده‌ی جنگ با آنها نموده است، پشیمان شدند؛ بنابراین

رئیس خودشان یعنی ابوسفیان را برای بستن عهدنامه‌ای جدید نزد پیامبر ﷺ فرستادند.

ابوسفیان وارد مدینه شد و به خانه‌ی «ام حبیبه»، همسر پیامبر ﷺ که دختر ابوسفیان بود، رفت. ابوسفیان خواست بر روی فراش و بستر پیامبر ﷺ بنشیند؛ اما ام حبیبه مانع نشستن پدرش، ابوسفیان گردید. ابوسفیان گفت: دختر جان! آیا نپسندیدی که من بر روی این زیرانداز بنشینم؛ و یا این که زیرانداز نزد تو از من با ارزشتر است؟

ام حبیبه گفت: هیچ‌گاه تو که مشرک و نجس هستی نباید بر فراش پیامبر ﷺ بنشینی.

ابوسفیان نزد پیامبر ﷺ به مسجدالحرام رفت و خواستار تجدید عهد و پیمان قریش با پیامبر ﷺ شد. پیامبر ﷺ فرمود: مگر چیزی پیش آمده است؟ ابوسفیان گفت: نه، پیامبر ﷺ فرمود: اگر چیزی پیش نیامده است، پس بر همان عهد و پیمان قبلی خودمان باقی خواهیم ماند.

آنگاه ابوسفیان نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و خواست تا شفاعت او را نزد پیامبر ﷺ کند، اما ابوبکر رضی الله عنه نپذیرفت. بعد از آن نزد عمر رضی الله عنه رفت و با او در این مورد سخن گفت. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا قسم! اگر هیچ کسی را به جز جمعی از مورچگان نمی‌داشتم، با همان مورچگان به پیکار با شما می‌پرداختم. آنگاه نزد علی رضی الله عنه رفت و باز هم جواب منفی شنید.

دنیا در نظر ابوسفیان تیره و تار شده بود؛ زیرا از هر یک از یاران رسول الله ﷺ که خواسته بود تا شفاعت او را نزد پیامبر ﷺ بنمایند، از آنها جوابی منفی شنیده بود و در عوض می‌بایست نتیجه‌ی این مذكرات را به قریش می‌رساند. قریش لحظه شماری می‌کردند که ابوسفیان با خبری

خوش به نزد آنان بر خواهد گشت؛ اما غافل از این که او حامل هیچ پیغام خوشحال کننده‌ای برای آنان نبود.

پیامبر ﷺ به فکر حرکت به سوی مکه افتاد و از تمامی قبایل اطراف مکه خواست تا در ماه رمضان برای جهاد آماده گردند. به این خاطر قبایلی به مدینه آمدند، اما پیامبر ﷺ مقصد خودشان را مشخص ننمودند و این خود دلایل متعددی داشت:

۱- این که قریش از حرکت پیامبر ﷺ اطلاع پیدا نمایند و نتوانند آماده‌ی جنگ شوند.

۲- پیامبر ﷺ قصد داشت مکه را در حالی تصرف نماید که هیچ قتل و خونریزی و غارتی رخ نداده باشد. به این خاطر پیامبر ﷺ از خداوند این دعا را خواست:

«اللَّهُمَّ خُذِ الْعُيُونَ وَ أَلَا خَبَارَ عَنِ قُرَيْشٍ حَتَّى تَبْغَتْهَا فِي بِلَادِهَا»

«بار خدایا! فبهرینان و افبار و اطلاعات را از قریش بازدار، تا ناگهان در سرزمینشان غافلگیرشان

سازیم».

با اطلاع از حرکت پیامبر ﷺ به سمت مکه، «حاطب ابن ابی بلتعه» نامه‌ای به قریش نوشت و قریش را از حرکت پیامبر ﷺ آگاه نمود و این نامه را همراه زنی فرستاد و برای او جایزه‌ای تعیین نمود. خداوند پیامبر ﷺ را از این ماجرا آگاه نمود و تعدادی از صحابه را فرستادند تا آن نامه را از آن زن بگیرند. وقتی آن نامه را گرفتند و آن را برای پیامبر ﷺ خواندند، پیامبر ﷺ فرمود: ای حاطب! این چه کاری است که انجام داده‌ای؟

حاطب گفت: حقیقت این است که من در میان قریش خویشاوندی نداشتم تا از مال و دارایی من محافظت و نگهداری کند، اما مهاجرین و

انصار دارای خویشاوندانی هستند که از اموال آنها محافظت خواهند نمود؛ لذا خواستم با این کار به قریش نیکی‌ای کرده باشم تا از اموال محافظت نمایند.

پیامبر ﷺ آماده‌ی حرکت به طرف مکه گردید و وقتی که به منطقه‌ای به نام «مرّالظهران» رسیدند، دستور داد تا در ده هزار جا آتش روشن نمایند تا به این وسیله ترس و هراس بر قلب‌های قریش بیفتد. در آن شب پیامبر ﷺ رئیس پاسداران را عمر بن خطاب رضی الله عنه انتخاب نمود.

سپاه اسلام وارد مکه می‌گردد

سپاهیان اسلام، شب را در مرّالظهران گذراندند، و صبح آن شب یعنی هفدهم رمضان سال هشتم هجری به سمت مکه حرکت نمودند.

در این زمان که عباس، عموی پیامبر ﷺ مسلمان شده بود و ابوسفیان نیز که برای اطلاع یافتن از تصمیم اصلی پیامبر ﷺ به مرّالظهران آمده بود، سپاهیان اسلام از جلو آنها می‌گذشتند و هر قبیله‌ای که می‌گذشت، ابوسفیان از عباس رضی الله عنه سؤال می‌کرد که اینان چه کسانی هستند؟ عباس آنان را با اسم و رسم کامل معرفی نمود. ابوسفیان گفت: من با اینان چه دشمنی کرده‌ام که امروز علیه من آماده‌ی نبرد شده‌اند؟

وقتی پیامبر ﷺ همراه مهاجرین و انصار از مقابل او گذشتند، ابوسفیان از آن همه سلاح و تجهیزات نظامی که آماده کرده بودند، تعجب نمود و از عباس پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ عباس رضی الله عنه گفت: این پیامبر ﷺ به همراه مهاجرین و انصار می‌باشد.

ابوسفیان گفت: به خدا قسم! عزّت و عظمت برادرزاده‌ات زیاد گشته است و کسی را تاب و طاقت مبارزه با اینان نیست.

وقتی که پیامبر ﷺ و مهاجرین و انصار از مقابل ابوسفیان گذشتند، عباس رضی الله عنه گفت: هر چه سریعتر به سوی قوم خود بشتاب! ابوسفیان به مکه رفت و با صدای بلند فریاد زد: ای جماعت قریش! اینک پیامبر ﷺ و کاروانیان همراهش به سوی شما می‌آیند.

آنان سپاهی عظیم که تعدادشان ده هزار نفر بود، فراهم کرده‌اند و دارای امکانات نظامی زیادی هستند، به گونه‌ای که کسی را تاب مقاومت نیست؛ لذا هر کسی که در خانه‌ی من وارد شود، یا هر کس به مسجدالحرام وارد شود و یا در خانه‌ی خودش باقی بماند، در امان است.

پیامبر ﷺ بعد از ورود به مکه وارد مسجدالحرام گردیدند و به سوی حجرالاسود رفتند و خانه‌ی خدا را طواف نمودند و بت‌هایی که در خانه‌ی خدا وجود داشت و تعداد آن سی صد و شصت بت بود، نابود کردند و این آیه را خواندند: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾

(سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۱)

«حق آمد و باطل از بین رفت. همانا باطل از میان رفتنی است».

پیامبر ﷺ بعد از ورود به مکه و مسجدالحرام، قریش را مورد خطاب قرار داده و گفتند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»

«به یز هزای یکتا، معبودی نیست. خداوندی که او را شریک و همتایی نیست. به وعده‌اش وفا

کرد و بنده‌اش را نصرت داد و تمام دسته‌های دشمن را شکست داد...».

آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

(سورہی هود ات. آیہی ۱۳)

«ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان کرامی‌ترین شما در نزد خدا با تقواترین شماست و خداوند مسلماً آگاه و باخبر است.»

پس از آن فرمود: فکر می‌کنید که من با شما چه رفتاری کنم؟
قریش که ظلم و ستم آنان نسبت به پیامبر ﷺ و یارانش از حد گذشته بود، در این روز سکوت کرده و به یاد ظلم‌ها و ستم‌هایی افتادند که به پیامبر ﷺ و یارانش روا داشته بودند و ایشان را همانند حضرت یوسف علیه السلام از شهر خودشان بیرون رانده بودند؛ اما همچنان به عفو و گذشت پیامبر ﷺ امیدوار بودند و گفتند: ما تو را برادر بزرگوار و فرزند نیک خودمان می‌دانیم.

پیامبر ﷺ سکوت را در هم شکست و این جمله را فرمود:

«إِذْهَبُوا فَإِنَّتُمْ الطُّلَقَاءَ»

«بروید که شما آزاد شده‌گانید.»

همچنین فرمود: من همان چیزی را می‌گویم که یوسف علیه السلام به برادرانش گفت. یوسف علیه السلام گفت: «لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ» «امروز دیگر ملامتی بر

شما نیست. خداوند گناه شما را بخشید و او مهربانترین مهربانان است.»

بیعت مردم با پیامبر ﷺ

فتح مکه از این جهت که بزرگترین عبادتگاه مسلمانان در آن قرار داشت، برای مسلمانان یک پیروزی عظیم به شمار می‌آمد؛ چرا که از آن روز به بعد مسلمانان به عنوان یک نیروی قوی در آمدند و حق و حقیقت برای مشرکان قریش، مشخص و آشکار گردید. قریش هم وقتی عظمت و بزرگواری مسلمانان و اسلام را دیدند، چاره‌ای جز پذیرش و قبول اسلام نداشتند و به این خاطر در صدد تسلیم بر آمدند و گروه گروه برای بیعت با پیامبر ﷺ آماده گردیدند.

۲- غزوه‌ی حنین

فتح مکه بزرگترین فتحی بود که پیامبر ﷺ طی سالیان دراز که مشغول دعوت و تبلیغ بودند، صورت گرفت و بعد از آن قبیله‌ها و طایفه‌های گوناگون، گروه گروه وارد اسلام گردیدند و اسلام آوردند؛ اما دو قبیله‌ی هوازن و ثقیف به علت تعصبات جاهلی خودشان آماده‌ی جنگ با پیامبر ﷺ گردیدند. آنان فکر می‌کردند که پیامبر ﷺ به زودی علیه آنان به پا خواهد خواست و آنان را نابود می‌سازد، لذا با خود اندیشیدند که بهتر است قبل از این که پیامبر ﷺ علیه آنان جنگی ترتیب دهد، آنان با پیامبر ﷺ وارد جنگ شوند. این دو قبیله پس از مشورت، سرانجام مالک بن عوف را به ریاست خود برگزیدند و قبایلی دیگر نیز به آنان پیوستند.

وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید و از درستی آن اطمینان حاصل نمودند، سپاهی بزرگ، مرکب از دوازده هزار نفر تشکیل دادند؛ ده هزار نفر از مردم مدینه و دو هزار نفر از مردم مکه که تازه مسلمان شده بودند.

پیامبر ﷺ در روز شنبه، ششم شوال سال هشتم هجری از مکه خارج گردید و در روز سه شنبه، دهم شوال به حنین رسید. پیامبر ﷺ سپاه مسلمانان را سر و سامان داده و مرتب نمود و در تاریکی شب، مسلمانان به وادی حنین رسیدند؛ اما غافل از این که دشمن در کمین آنان نشسته است. به محض رسیدن پیامبر ﷺ و یارانش، سیلی از تیرهای دشمن به طرف مسلمانان سرازیر شد و باعث گردید تا عقب‌نشینی نمایند و تنها عده‌ای اندک با پیامبر ﷺ به مقاومت پرداختند.

پیامبر ﷺ وقتی چنین وضعیتی را مشاهده نمودند، با صدای بلند فرمودند: «ای مردم! به سوی من بیایید، ولی کسی به سوی ایشان نمی‌آید و مردم از دست‌پاچگی طوری شکست خوردند و پا به فرار گذاشته بودند که گویا زمین با همه‌ی پهناوریش بر آنان تنگ شده بود.

سرانجام سپاهیان اسلام به هم پیوستند و همان‌نظم و ترتیب قبلی خودشان را فراهم نمودند و پیامبر ﷺ فرمود: «شَاهَتِ الْوَجُوه» (رویتان سیاه باد!) بعد از آن که سپاهیان اسلام به هم پیوستند، ضعف و ناتوانی بر کفار غلبه کرد و بعد از چند ساعت، شکستی جانانه خوردند و از قبیله‌ی ثقیف، هفتاد تن کشته شد و مسلمانان تمامی اموال و اسلحه و خیمه‌های آنان را که بر جای نهاده بودند، به تصرف خویش درآوردند.

غنائم این جنگ زیاد بود و تنها شش هزار تن اسیر جنگی از آنان گرفته شد. علاوه بر آن بیست و چهار هزار شتر، چهل هزار گوسفند، چهار

هزار اوقیه‌ی نقره که معادل صد و شصت و شش کیلوست، به عنوان غنیمت به تصرف مسلمانان در آمد.

آری، در ابتدای این جنگ از آنجا که تعداد مسلمانان زیاد بود، آنان گفتند: امروز از نظر تعداد و نیرو مشکلی نداریم و بر دشمن پیروز می‌شویم و به عبارتی دیگر آنان بر تعداد و نیرو و تجهیزات نظامی خویش مغرور شدند؛ لذا در ابتدا شکست خوردند. اما بعد از این شکست متوجه گردیدند که باید در همه حال متکی به خداوند بود و تنها بر حول و محور تقوا حرکت نمایند، خداوند پیروزی و نصرت خویش را شامل آنان گرداند و آنان پیروز گشتند. خداوند این ماجرا را این گونه بیان می‌کند:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَخَافَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (سورہٗ قحٰفہ: ۱۶۴ تا ۱۶۹)

«خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و در جنگ حنین شما را یاری کرد، بدانگاه که فزونی خودتان شما را به فریب داده بود، ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند و زمین با همه‌ی وسعتش بر شما تنگ شد و از آن پس پشت‌گردید و پا به فرار نهادید، پس خداوند آرامش خود را نصیب پیامبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی را فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد. این است کیفر کافران».

حوادث سال نهم هجرت

۱- جنگ تبوک

فتح مکه برای همیشه فیصله‌ی میان حق و باطل گردید و برای همیشه کافران نتوانستند بر مسلمانان دست پیدا نمایند.

در سال نهم هجرت به پیامبر ﷺ خبر رسید که رومیان مشغول جمع‌آوری نیرو برای لشکرکشی به مسلمانان هستند. پیامبر ﷺ دستور به جمع‌آوری نیرو داد. در این هنگام گرما شدت داشت و خشکسالی رخ داده بود و مردم در مشقت و سختی بودند و فصل چیدن خرما فرا رسیده بود. با وجود چنین شرایطی پیامبر ﷺ دستور فرمود تا مسلمانان آماده‌ی جنگ شوند. عادت پیامبر ﷺ این بود که هر وقت قصد حرکت به منطقه‌ای را داشتند، از همان ابتدا مقصد را مشخص نمی‌نمودند؛ پیامبر ﷺ نیز پیک‌هایی به اطراف مکه فرستاد و از آنان خاستار کمک گردید و مسلمانان را نیز تشویق و ترغیب به جهاد نمود و به آنها دستور داد تا از بذل و بخشش جان و مال خویش دریغ نورزند. در این زمان نیز بخشی از سوره‌ی برائت (توبه) نازل گردید.

از خودگذشتگی و ایثار مسلمانان

مسلمانان، بعد از این که ندای پیامبر ﷺ را برای آماده شدن به جنگ شنیدند، برای رفتن به جنگ و تجهیز این سپاه بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند و هر کس به اندازه‌ی وسع و توانایی خودش در صدد آماده نمودن این سپاه بر می‌آمد. علاوه بر این هیچ یک از مسلمانان آماده و حاضر نشدند تا از این

جنگ جا بمانند و به این جنگ حاضر نشوند؛ مگر عده‌ای کوردل و بیمار که گرمای تابستان و فصل چیدن محصول را بهانه قرار دادند.

مسلمانان نیز در بذل و انفاق مال دریغ نورزیدند. چنان که حضرت عثمان رضی الله عنه کاروانی که مشتمل بر دویست شتر با ساز و برگ کامل و دویست اوقیه نقره بود و برای تجارت به شام آماده کرده بود، در راه خدا صدقه نمود. پس از آن، صد شتر دیگر را با ساز و برگ کامل و هزار دینار طلا آورد و در راه خدا صدقه داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از امروز، عثمان هر عملی را مرتکب شود، به او زیان نخواهد رسانید».

لشکر اسلام با مشکلات بسیار زیادی آماده و مجهز گردید و لشکری بزرگ مرکب از سی هزار نفر تشکیل شد و تاکنون مسلمانان چنین لشکری را آماده ننموده بودند؛ اما علی رغم این همه بخشش مال و ثروت، نتوانسته بودند این لشکر را به طور کامل مهیا و آماده نمایند به گونه‌ای که هر هجده نفر تنها یک شتر در اختیار داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و غذای کافی در اختیار نداشتند و از برگ درختان می‌خوردند. به خاطر سختی‌ها و مشکلات، این جنگ را «جیش العسرة» می‌نامند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به منطقه‌ی تبوک رسید؛ اما در این منطقه کسی از رومیان را نیافتند و بدون هیچ مزاحمت و دردمندی به مدینه بازگشتند.

غزوه‌ی تبوک نتایج بسیار مهمی در بر داشت:

۱ - این که مؤمنان واقعی و راستین از منافقان کوردل و بیمار صفت شناخته گردیدند.

۲ - قدرت و قوّت اسلام به خارج از شبه جزیره‌ی عربستان گسترش یافت و آنان اسلام را به عنوان یک دولت قدرتمند پذیرفتند.

۲- ماجرای ساختن مسجد ضرار

قبل از رفتن پیامبر ﷺ به تبوک، عده‌ای از منافقین که از رفتن به جنگ خودداری نموده بودند، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ما این مسجد را برای نیازمندان و بیماران و برای شب‌های باران و سرما ساخته‌ایم و از شما تقاضا داریم که در آن قبل از رفتن به تبوک نماز بخوانید. پیامبر ﷺ این امر را به بازگشت موکول کردند، اما در هنگام بازگشت از تبوک به ایشان خبر رسید که اینان این مسجد را فقط برای این که از اهمیت مسجد قبا - که اولین مسجدی بود که بر اساس تقوا ساخته شده بود - بکاهند، ساخته‌اند. لذا پیامبر ﷺ دستور داد که «مالک بن الدخشم» و «معن بن عدی» این مسجد را تخریب نموده و آتش زنند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
ارْضَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ
يَشْهَدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا مَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ
أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾

(سوره اعراف: ۱۵۷ تا ۱۶۱)

«و کسانی هستند که مسجری را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان و کفرورزی و تفرقه اندازی میان مومنان و کمینگاه سافتن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیامبرش پیگیر بود و سوگند هم می‌فوردند که قهری می‌نیک نداشتند؛ اما خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند. ای پیامبر! هرگز در آن نایست و نماز مگذار! مسجری که از روز نفست بر پایه‌ی تقوا بنا گردیده است، سزاوارتر است که در آن بر پای ایستی و نماز بگذاری. در آنجا کسانی هستند که می‌فروهند خود را پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد».

آری، خداوند هدف و قصد آنان را از ساختن این مسجد مشخص نمود و فرمود: آنان افرادی دروغگو و خیانت پیشه‌اند که فقط خواستار تفرقه و اختلاف بین مسلمانان هستند. به این ترتیب آنان را رسوا و رو سیاه نمود.

۴- عام الوفود

پس از غزوه‌ی تبوک و تسلیم طائف، نفوذ اسلام به تمام شبه جزیره‌ی عربستان گسترش پیدا نمود و از آن پس دائماً وفدها و قبیله‌ها و امیران و بزرگان عرب به مدینه می‌آمدند و به اسلام روی می‌آوردند.

کسانی که به مدینه می‌آمدند معمولاً در خانه‌های اصحاب و یاران پیامبر ﷺ جا و غذا داده می‌شدند و آنان نیز وقت نماز حاضر می‌شدند و در حضور تمامی اصحاب، رای و نظر خود را اظهار می‌کردند و پس از قبول دین با نامه‌ای از جانب پیامبر ﷺ و گرفتن پولی برای خرج راه خود، به وطن خود باز می‌گشتند و غالباً پیامبر ﷺ نیز کسانی را برای گرفتن صدقه و تعلیم دین و قرآن همراه آنان می‌فرستاد.

سال نهم هجرت را از آن جهت عام الوفود (هیأت‌های اعزامی) نامیدند که گروه گروه هیأت‌ها و دسته‌های مختلف برای پذیرش اسلام به مدینه می‌آمدند و اسلام را می‌پذیرفتند و آنگاه خداوند نیز سوره‌ی نصر را نازل فرمود:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ (سوره‌ی نصر، آیه‌ی ۱ تا ۳)

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرا می‌رسد و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه

گروه داخل دین خدا می‌شوند، پروردگار خود را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش بخواه، به راستی که خدا

بسیار توبه‌پذیر است».

نمایندگان مردم نجران

از مهمترین هیأت‌هایی که نزد پیامبر ﷺ آمدند، هیأت یا وفد نجران بود. ناحیه‌ی نجران از نواحی یمن بود. این هیأت از شصت مرد تشکیل یافته بود، که بیست و چهار نفر از اشراف نجد بودند و از بین این عده، سه نفر از بقیه مشهورتر بودند:

۱- عاتب که امارت و حکومت نجران بر عهده‌ی وی بود و او را عبدالمسیح می‌گفتند. ۲- سید که امور فرهنگی و سیاسی نجران را بر عهده داشت و او را آیهم یا شرحیل می‌نامیدند. وقتی ابن وفد به مدینه وارد شدند، پیامبر ﷺ را دیدار نمودند و از آنان سؤالاتی پرسید و آنان را به اسلام فراخواند؛ اما آنان از پذیرفتن اسلام سرباز زدند و ادعا کردند که از قبل اسلام را پذیرفته‌اند؛ اما پیامبر ﷺ به آنان فرمود:

عمل و رفتار شما ثابت می‌نماید که هنوز به طور واقعی اسلام را نپذیرفته‌اید: ۱- ادعا کردن فرزند برای خداوند. ۲- این که شما گوشت خوک می‌خورید. ۳- عبادت شما برای صلیب.

بحث و گفتگوی آنان پیرامون حضرت عیسی ﷺ ادامه یافت و وقتی آنان از پذیرش اسلام سرپیچی نمودند، پیامبر آنان را به «مباهله» فرا خواند. این ماجرا از این قرار بود که هر یک از آنان یعنی پیامبر ﷺ و کسانی که از نجران آمده بودند، ادعا می‌کردند که اعتقاداتشان درست و کامل است. در این موقع بود که خداوند به پیامبر ﷺ امر فرمود که:

«اگر آنان ادعا می‌کنند که عقایدشان درست است، پس آنان زنان و

فرزندانشان را فرا خوانند و شما نیز پسران و فرزاندانتان را فراخوانید و آنگاه بگویید: لعنت خدا بر دروغگویان باد!»!

بعد از این که پیامبر ﷺ این وحی الهی را به آن گروه رسانید، گفتند: بگذار تا فکر نماییم و بعد برای این کار نزد تو بیاییم. آنان وقتی که این کار را بین دانایان خویش به مشورت گذاشتند، به این نتیجه رسیدند که محمد ﷺ پیامبر خداست و پی بردند که هر قومی که با پیامبر ﷺ مباحله نمودند، هلاک شدند؛ بنابراین با پیامبر ﷺ وداع و خداحافظی نمودند و بر جزیه دادن صلح نمودند.

خداوند آیه‌ای که در ارتباط با مباحله نازل نموده است، این گونه بیان می‌نماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾

(سورهی آل عمران، آیهی ۹۱)

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده است (باز) کسانی با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده بسازید! سپس دست دعا به سوی خدا بر می‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان آرزو می‌کنیم».

حوادث سال دهم هجرت

۱- حجة الوداع

دعوت و تبلیغ پیامبر ﷺ به مرحله‌ی نهایی خود رسیده بود و تمامی شبه جزیره‌ی عربستان با دستورات و تعلیم اسلام آگاهی پیدا نموده بودند و حتی این دعوت به خارج از شبه جزیره‌ی عربستان گسترش یافته بود. پیامبر ﷺ هم به خاطر گسترش اسلام بسیار شادمان و خوشحال بود و احساس رضایت می‌نمود و این رضایت نتیجه‌ی سختی‌ها و زحمتهایی بود که پیامبر ﷺ و مسلمانان از همان ابتدای بعثت در جاهای مختلف از جمله: در شعب ابی طالب، هجرت به حبشه، سفر طائف، جنگ بدر، جنگ اُحد و غیره متحمل گردیده بودند؛ اما هنوز هم می‌بایست دستورات و قوانین اسلام در تمامی مراحل زندگی انسان جای خویش را باز می‌نمود و راه را برای پذیرش مشتاقان آن باز می‌نمود.

پیامبر ﷺ هم در حال سپری نمودن آخرین روزهای مبارک زندگی خود بودند؛ بنابراین تصمیم به زیارت خانه‌ی خدا گرفتند.

پیامبر ﷺ در روز شنبه، بیست و پنجم ذی قعده‌ی سال دهم هجری از مدینه به قصد زیارت مکه خارج گردید و مسلمانان زیادی - که تعداد آنان از صد هزار نفر تجاوز می‌نمود - همراه ایشان رهسپار مکه گردیدند. پیامبر ﷺ نماز ظهر را در ذی الحلیفه خواند و نماز عصر را چون مسافر بودند، دو رکعت خواندند و در آنجا شب را به صبح رساندند. سپس به راه خود ادامه دادند تا این که به ذی طول رسیدند و بعد از نماز صبح به مکه داخل شدند.

پیامبر ﷺ وقتی که وارد مسجدالحرام شد، خانه‌ی کعبه را طواف نمود و سعی بین صفا و مروه را انجام داد؛ اما از احرام خارج نشد؛ چون ایشان از آغاز قربانی همراه خویش آورده بودند و به همراهانشان که قربانی همراه خود نیاورده بودند، دستور داد که احرامشان را احرام عمره در نظر بگیرند و خانه‌ی کعبه را طواف نموده و سعی بین صفا و مروه را به جا آورند، آنگاه از احرام خارج شوند.

پیامبر ﷺ روز هشتم ذیحجه به طرف منی حرکت کردند و نمازهای پنجگانه‌ی روز بعد را در صحرای منی به جا آوردند. و بعد از آن به سوی عرفات راه افتادند و خطبه‌ی مشهور خودشان را در آنجا ایراد فرمودند؛ پیامبر ﷺ بعد از حمد و ثنای پروردگار چنین فرمودند:

«هان، ای مردمان! سخن مرا بشنوید شاید سال‌های دیگر شما را نبینم. باید شما حرمت خون‌ها و مال‌هایتان را همانند این روز و این ماه و این شهر حفظ نمایید. کسی که امانتی نزد او باشد، باید امانت را به صاحبش بازگرداند. رباخواری ایّام جاهلیّت از بین رفته است و بعد از این کسی نمی‌تواند سودمالش را که از طریق ربا به او تعلق گرفته است، مطالبه نماید و اوّلین ربایی که آن را حرام اعلام می‌نمایم، ربای عمویم، عبّاس بن عبدالمطلب است.

خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است، از میان رفته است و کسی حقّ ندارد مطالبه‌ی آن خون‌ها را نماید و نخستین خونی که مطالبه‌ی آن را از میان برداشته‌ام، خون عامر بن ربیع بن الحارث است.

هان، ای مردم! شما را به خیر و نیکی در مورد زنان سفارش می‌کنم که بجز خیر و خوبی چیزی به آنان نگویید!

ای مردم! پس از من پیامبری دیگر نخواهد آمد و پس از شما امتی دیگر نخواهد بود. هوشیار و آگاه باشید که خدایتان را پرستش کنید و نمازهای پنجگانه‌تان را به جای آورید و یک ماه روزه بگیرید و زکات اموالتان را با میل و رغبت بپردازید و به زیارت خانه‌ی خدا بروید و از زمامدارانتان فرمان برید تا به بهشتِ خداوندی داخل شوید.

ای مردم! من شما را به دو چیز سفارش می‌کنم و آن را در میان شما باقی می‌گذارم که اگر به آن دو عمل نمایید، هیچ وقت گمراه نخواهید شد و آن دو چیز: کتاب الله و سنت من است.

پیامبر ﷺ آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: آیا من رسالت خود را به شما رساندم؟ مردم گفتند: آری، پیامبر ﷺ تا سه بار این جمله را تکرار نمود و مردم نیز گفتند: آری، آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ «بار خدایا! شاهد باش.» و در بیابان عرفات کسی که سخنان پیامبر ﷺ را با صدای بلند به مردم می‌رساند، ربيعة بن امیه بن خلف بود.

پس از این که پیامبر ﷺ این خطبه را ایراد فرمود، این آیه نازل شد:

﴿أَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

(سوره‌ی مائدة، آیه‌ی ۳)

«امروز دینتان را برای شما کامل گردانیدیم و نعمتم (اسلام و ایمان) را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما انتخاب کردم.»

پیامبر ﷺ پس از خطبه‌ی حجة الوداع، نماز ظهر و عصر را خواندند و در منی وقوف عرفه را به جا آوردند، و بعد از غروب آفتاب عازم مزدلفه شدند و مبيت مزدلفه و نماز صبح را در آنجا خواندند و تمامی اعمال حج را به جای آوردند، و برای طواف رکن به مکه رفتند و به منی برگشتند و بعد از

رمی جمرات روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، اعمال حجّشان در مکه کامل شد و به مدینه بازگشتند.

این سال را به مناسبت این حجّ شکوهمند و به خاطر ابلاغ تکمیل دین و به خاطر آخرین حجّ پیامبر ﷺ و خداحافظی با مردم از طریق نزول آخرین سوره‌ی قرآن، حجّة‌الوداع نامیده‌اند.

۲- تجهیز لشکر اسامه برای فرستادن به مَوتَه

حاکمان و دولتمردان روم برای کسانی که به پیامبر ﷺ ایمان می‌آوردند حقّ حیات قائل نبودند و اعرابِ هم پیمان رومیان را در صورتی که ایمان می‌آوردند، به قتل می‌رساندند.

پیامبر ﷺ برای پاسخگویی به این گستاخی آنان، در بیست و ششم ماه صفر سال یازدهم هجری لشکری را آماده نمودند تا به فرماندهی اسامه بن زید که جوانی هفده ساله بود، به منطقه‌ی مَوتَه که پدرش زید در آنجا شهید شده بود، بفرستد.

اسامه بن زید با بسیاری از بزرگان صحابه از مدینه بیرون رفتند و در محلی به نام (جُرف) - که در یک فرسخی مدینه است - توقّف نمودند. بعد از این که پیامبر ﷺ رهبری این لشکر را به اسامه واگذار نمود و پرچم را به او سپرد، عده‌ای از پیامبر ﷺ انتقاد نمودند که چرا با وجود این که در این لشکر تعداد زیادی از بزرگان مهاجرین و انصار وجود دارند، چرا پیامبر ﷺ فرماندهی را به جوانی هفده ساله سپرده است؟

وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید، ناراحت شدند و فرمودند: ای مردم! این چه گفتاری است که از بعضی شما به گوش من رسیده است؟ شما به خاطر

این که من اسامه را فرمانده لشکر ساختم، اعتراض نموده و انتقاد کرده‌اید، شما در امیر شدن پدرش هم انتقاد کردید، به خدا قسم! که پدر اسامه شایسته‌ی امیر شدن بود و یقیناً پسرش بعد از او نیز شایسته‌ی امیر شدن است و در حقیقت اسامه از محبوب‌ترین افراد نزد من است و من شما را به خوبی و نیکی در حق اسامه، سفارش می‌کنم.

اسامه و سپاهیان همراه او در ناحیه‌ای به نام «جُرف» متوقف شدند و وقتی خبر بیماری پیامبر ﷺ را شنیدند، از حرکت به سوی یمن متوقف و باز ایستادند. این لشکر در زمان حضرت ابوبکر رضی الله عنه و به فرماندهی اسامه به حرکت خود ادامه داد.

باید به این نکته‌ی اساسی و مهم توجه نمود و آن هم این است که چرا حضرت ابوبکر رضی الله عنه همراه اسامه نبوده است؟ به خاطر این که بیماری پیامبر ﷺ از بیست و هشتم صفر شروع گردید و لشکر اسامه هم از «جُرف» بیرون رفت و ابوبکر رضی الله عنه هم به دستور پیامبر ﷺ امامت نماز را بر عهده گرفت و از طرفی دیگر هم با توجه به این که بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت، لشکر اسامه به سوی دشمن رفت و نظر به این که پیامبر ﷺ در روزهای آخر بیماری خودشان در منزل حضرت عایشه به سر می‌بردند، بنابراین حضرت ابوبکر رضی الله عنه آزادانه‌تر می‌توانست به خدمت پیامبر ﷺ حاضر شوند و هر دستوری که لازم بود، به ایشان می‌فرمودند.

۴- شدت یافتن بیماری پیامبر ﷺ

بیماری پیامبر ﷺ از بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری شروع گردید. در آن روز در قبرستان بقیع حاضر شدند و در هنگام بازگشت دچار

سر درد شدیدی گشتند. پیامبر ﷺ از بقیه‌ی همسران خودشان اجازه خواستند تا ایّام باقی مانده‌ی عمر مبارک خویش را در منزل عایشه رضی الله عنها بمانند و بقیه‌ی همسران ایشان با این امر موافقت نمودند.

بیماری پیامبر ﷺ روز به روز شدّت می‌گرفت؛ به گونه‌ای که بعضی اوقات این قدر دچار تب می‌گشتند که بر اثر آن درد و تب بی هوش می‌گشتند. امّا پس از چند روز تا حدودی بهبودی پیدا نمودند و در مسجد حاضر شدند. پیامبر ﷺ بر منبر بالا رفتند و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند: ای مردم! به سوی من بیایید! همه شتابان به سوی آن حضرت آمدند. آنگاه ضمن ایراد سخنانی چند فرمودند: لعنت خدا بر یهودیان و نصاری! چون آرامگاه‌های پیامبران‌شان را مسجد گردانیدند.

بعد از آن فرمود: شما را در مورد انصار سفارش می‌کنم، که ایشان پاره‌های تن من و وابستگان من هستند؛ آنچه بر عهده داشته‌اند، ادا کرده‌اند و انجام داده‌اند، و آنچه باید برای ایشان انجام بدهیم، بر جای مانده است؛ بنابراین از نیکوکارانشان نیکی‌هایشان را بپذیرید و از بدکارانشان در گذرید. آنگاه پس از چند لحظه فرمود: خداوند، بنده‌ای را مخیر گردانیده است میان آن که از ساز و برگ دنیا هر چه می‌خواهد به او بدهد، یا این که اکتفا کند به آنچه نزد خداست، و آن بنده آنچه را که نزد خدا است، انتخاب کرده است. در یکی از روزها که حال پیامبر ﷺ بهتر شده بود به مسجد تشریف بردند. هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه متوجّه آمدن پیامبر ﷺ شد، خواست تا عقب‌تر بایستد؛ امّا پیامبر ﷺ به او اشاره کردند که عقب نایستد و فرمودند: مرا در کنار ابوبکر رضی الله عنه بنشانید! آنگاه آن حضرت را در کنار ابوبکر رضی الله عنه در سمت چپ نشانند.

آری، پیامبر ﷺ میان آنچه مخیر شده بود، لقای پروردگار را برگزید و چنین دعا کرد: بار خدایا! مرا با پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به آنها انعام داده‌ای، محشور گردان و مرا پیامرز و مشمول رحمت خودت قرار ده و مرا به ملکوت اعلا برسان!

پیامبر ﷺ این جمله‌ی اخیر را سه مرتبه تکرار فرمود و آنگاه به دیدار معبود واقعی و حقیقی شتافت. **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.**

خبر وفات پیامبر ﷺ همه جا را فراگرفت. دنیا برای شیفتگان و یاران پیامبر ﷺ تیره و تار گردیده بود؛ چرا که آنان فکر می‌کردند همان طور که پیامبر ﷺ تربیت و هدایت آنان را بر عهده گرفته است، تربیت فرزندان‌شان را نیز بر عهده خواهد داشت.

در آن روز هر یکی از اصحاب در ارتباط با وفات پیامبر ﷺ نظری خاص داشت؛ عمر رضی الله عنه می‌گفت: پیامبر ﷺ وفات ننموده است و همانند حضرت موسی علیه السلام که مدت چهل روز از قوم خود غایب بود، پیامبر ﷺ نیز از میان ما غایب شده و دوباره باز خواهد گشت. بقیه‌ی اصحاب نیز نظراتی متفاوت داشتند. با ورود ابوبکر رضی الله عنه همه‌ی نظرات به یک نظر تبدیل شد. ابوبکر رضی الله عنه وارد جلسه‌ای شد که در ماتم پیامبر ﷺ نشسته بودند. آنگاه یکسره به سراغ پیامبر ﷺ رفت و روانداز را از چهره‌ی آن حضرت کنار زد. آنگاه آن حضرت را بوسید و گریست و گفت: پدر و مادرم فدایتان باد! برای شما خداوند دو مرگ قرار نمی‌دهد؛ اما مرگی که برایتان مقدّر شده بود، دریافتید. آنگاه ابوبکر رضی الله عنه فرمود: هر کس محمد را می‌پرستد، به درستی که محمد وفات نموده است و هر کس که خدا را می‌پرستد، بداند که خدا زنده است و نخواهد مرد. و بعد از آن آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
أَنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي
اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (سوره ان. آیه ۴۱)

«محمد جز پیامبری نیست و پیش از او نیز پیامبرانی بوده و رفته‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود،
آیا پرخ می‌زنید و به عقب بر می‌گردید؟! هر کس به عقب باز گردد، هرگز کوچکترین زیانی به خدا
نمی‌رساند و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

بعد از آن مشغول کفن و دفن پیامبر ﷺ گردیدند و با پیامبر ﷺ وداع گفتند و ایشان را در حجره‌ی ساده و کوچکی به خاک سپردند.
مسلمانان بعد از به خاکسپاری پیامبر ﷺ در محلی به نام سقیفه‌ی
بنی ساعده جمع شدند و ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان جانشین پیامبر ﷺ برگزیدند؛
چرا که در وجود ابوبکر رضی الله عنه خصوصیات و صفاتی بود که شایستگی جانشینی و
خلافت را داشت و اولین کاری که بعد از وفات پیامبر ﷺ نمود، این بود که
دستور داد تا لشکر اسامه به طرف فلسطین حرکت کند.

با وجود این که بعضی از اصحاب مخالف این امر بودند، اما ابوبکر رضی الله عنه
اصرار داشت که من نمی‌توانم لشکری را که پیامبر ﷺ آن را آماده کرده است
نفرستم؛ بنابراین لشکر اسامه را فرستاد و با پیروزی عظیمی به مدینه بازگشت.
آنگاه متوجه شدند که پیامبر ﷺ در انتخاب اسامه کاری مناسب و بجا
انجام داده است. بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه جنگ بر ضد مرتدین و مانعین زکات را
شروع کرد و بر همه‌ی آنان پیروز گشت.

نگاهی گذرا به زندگانی یاران پیامبر ﷺ

رنج‌ها و زحمتهای یاران و اصحاب پیامبر ﷺ در راه دعوت و تبلیغ اسلام در وقایع مختلف به گونه‌ای مختصر و در مناسبت‌های مختلف به تصویر کشیده شد. اما بهتر است آنان را به طور دقیق‌تر از دیدگاه قرآن بشناسیم و دیدگاه قرآن را نیز درباره‌ی آنان بررسی کنیم.

نگاهی گذرا به زندگی اصحاب و یاران رسول خدا، به روشنی نشان می‌دهد که آنان به حق، قابل مدح و ستایش اند و زندگانی سراسر افتخارشان می‌رساند که آنان برگزیدگان فرزندان آدم‌اند.

آنان از طرف پروردگار بهترین واژگان را از جانب پروردگار به خود اختصاص دادند؛ واژگانی زیبا و زیننده همچون: فائِزُونَ، مُفْلِحُونَ و صَادِقُونَ و... با وجود این که آنان از جانب اربابان و مالکان خویش به انواع تحقیرها و آزارها تهدید شدند، اما آنان با کمال صراحت و بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای فریاد بر می‌آوردند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» به این خاطر در قرآن کریم که معجزه‌ی جاوید است، از آنان به نیکی و خیر یاد می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾
(سورہ انفال، آیه ۷۴)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا بجوار نموده‌اند و همچنین

کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان مؤمنان حقیقی و واقعی هستند و برای آنان آمرزش و روزی

شایسته (در بهشت جاویدان) است.»

مقام و جایگاه مهاجران در اسلام، مقام و جایگاهی بسیار پر ارج است، هم خود پیامبر ﷺ و هم مسلمانان بعدی همه برای آنها احترام خاصی قائل بودند؛ چرا که آنان به تمام زندگی خویش برای گسترش دعوت اسلام پشت پا زدند. بعضی جان خود را به خطر انداختند و بعضی مانند صهیب رومی از همه‌ی اموال خود چشم پوشیدند و جالب این که خود را در این معامله نیز برنده می‌دانستند.

اگر فداکاری آن مهاجران در آن روزها نبود، محیط خفقان بار مکه و عناصر شیطانی که بر آن حکومت می‌کردند، هرگز اجازه نمی‌دادند صدای اسلام به گوش کسی برسد و این صدا را برای همیشه در گلوی مؤمنان خفه می‌کردند؛ اما آنان نه تنها مکه را فتح نکردند، بلکه صدای اسلام را به گوش جهانیان رساندند.

مقام و جایگاه انصار نیز در اسلام مقامی برجسته است؛ چرا که آنان، پیامبر ﷺ و اصحابش را یاری و نصرت کردند و از بذل جان و مال و مسکن دریغ نمی‌کردند و اگر ایشان نمی‌بودند، کار تمام نمی‌شد و هجرت فایده‌ای نداشت.

آری، به خاطر زحمات و تلاش‌های گوناگون و بی‌دریغانه‌ی اصحاب و یاران رسول الله است که خداوند از آنان رضایت دائمی و ابدی خود را اعلام می‌دارد و در مورد آنان می‌فرماید:

﴿سُورَةُ التَّوْبَةِ آيَةُ ١١﴾

﴿...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ...﴾

«...خداوند از ایشان خشنود است و آنان نیز از خداوند خشنودند...»

خداوند از مهاجرین و انصار و به طور کلی از اصحاب پیامبر ﷺ راضی است و آنها نیز از خداوند راضی هستند، رضایت خداوند از آنان به خاطر

ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده‌اند و خوشنودی آنها از خدا به خاطر پادشاه‌های گوناگون و فوق‌العاده و پر اهمیتی است که به آنها ارزانی داشته است؛ به عبارت دیگر آنچه خدا از آنها خواسته است، انجام داده‌اند و آنچه آنها از خدا خواسته‌اند، به آنها ارزانی داشته است؛ بنابراین هم اصحاب و یاران پیامبر ﷺ از خدا راضی هستند و هم خدا از آنها راضی است.

به طور خلاصه می‌توان گفت که:

یاران و اصحاب پیامبر ﷺ در راه حق و عدالت رنج‌ها و دشواری‌هایی تحمل کردند که دوری از نزدیکان و بستگان و یاری رساندن به دین خدا با شمار اندک و دشمن بسیار و پیشگامی در گرایش به اسلام و پاسخ مثبت به دعوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ از آن جمله بود و این راز موفقیت و برتری آنان بر دیگران است.

پس بر ما نیز لازم است از آنان به نیکی یاد نماییم و اگر غیر از این راه، راهی دیگر برگزیدیم، مورد خشم و غضب پروردگار قرار خواهیم گرفت.

«از خداوند توفیق روزافزون اسلام و مسلمین را خواسته و خواهانیم».

«و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

دوشنبه ۲۳ محرم ۱۴۲۵

برابر با ۲۵ اسفند ۱۳۸۲